جواز رجوع به فالاعلم در تمام احتیاطات واجب

استاد: مانعی ندارد. این فضا خیلی وسیع است. مداقه‌کردن‌ها و سخت‌گرفتن‌ها یک چیز است... . شخصی بود که مدام اصرار می‌کرد که از حاج آقا بپرس احتیاط‌های واجب و احوط‌های ایشان، در هر صورت می‌توانیم به فالاعلم رجوع کنیم؟ یا نه، بعضی از احتیاط‌های واجب هست که مشمول فرمایش آسید احمد در حاشیه عروه است؟ مرحوم آسید احمد خوانساری در حاشیه عروه فرمودند در احوط اعلم، می‌توان به فالاعلم رجوع کرد، نه جایی که احتیاط اعلم، تعریض به ساری‌ین است. به عبارت دیگر درجایی‌که اعلم رجوع کرد و با فرض اعلمیت، تمام زور علمی خودش را زد اما مطلب صاف نشد و احتیاط کرد، در اینجا هم می‌توان بگویدای مقلدین به فالاعلم رجوع کنید؟ خب در اینجا که فرض گرفتیم فالاعلم است، اعلم زور خودش را زد اما فتوایی نداد، خب فالاعلم از جیب خودش فتوا را در آورده؟! لذا در اینجا مرحوم آسید احمد مطلبی را دارند که احتیاطی که اعلم مراجعه کرده و بحث سر نرسیده، این احتیاط واجب الاتیان است و حتماً باید گوش به حرف بدهند. چون اعلم، فتوای فالاعلم را قبول ندارد. می‌گوید شما از کجا فتوا داده‌اید؟! و حال آنکه من این را بیست روز بحث کردم و نشد! لذا اعلم این فتوا را قبول ندارد.

چندین بار گفتند که از حاج آقا بپرسید که ایشان هم همینطور هست یا نه؟ یعنی جایی که ایشان در بحثی احوط گفته‌اند که بعد از مراجعه هم، سر نرسیده است، در اینجا قبول دارند که به فالاعلم رجوع شود یا نه؟ خب برای خود من هم جالب بود. در یک جلسه‌ای از ایشان سؤال شد. ایشان فرمودند که می‌توانند؛ هرکجا اعلم احوط گفته می‌توانند رجوع کند. خب من در آن جا فرمایش آقای خوانساری را تذکر دادم که ایشان در حاشیه عروه می‌گویند اعلم با اینکه اعلم بود اما نتوانست فتوا بدهد، چطور فالاعلم توانسته فتوا دهد؟ حاج آقا یک جمله کوتاهی را گفتند. فرمودند گاهی ذهن اعلم دچار شبهه می‌شود که فالاعلم دچار این شبهه نمی‌شود. یعنی محال نیست با اینکه اعلم است، نتواند بحث را صاف کند، گاهی با اینکه اعلم است دچار شبهه می‌شود، لذا فالاعلم صافتر می‌رود. این مطلب خیلی باز و خوبی است. یعنی اینطور نیست که چون اعلم است، تمام شود و همه کنار بروند؛ چون اعلم است؛ او هم که نتوانست بحث را صاف کند پس بحث پا در هوا مانده است. ایشان فرمودند نه، گاهی اعلم به میدان می‌آید اما برای او صاف نمی‌شود. لذا با سه‌ولت امر استنباط، شریعت و احکام آن، این مسأله حل می‌شود. و الا حتی کسانی می‌آیند که در طول تاریخ فقه شبهه اعلمیت دارند که خیلی از جاها هم احتیاط می‌کنند، دست همه دیگر بسته می‌شود! شما بگویید کاشف الغطاء، شهید اول و کسانی که شبهه اعلمیت دارند، هر کجا احتیاط کردند دست همه بسته است، چرا؟ چون اینها که اعلم هستند نتوانستند کار را سر برسانند، دیگران چه کاره هستند؟!

> 13:29

شاگرد: با این موضوع باز فرق می‌کند. این خودش اهل خبره است. اما در بحثی که فرمودید ممکن است این خبره نشد، خبره دیگر می‌شود. عقلاء هم این را دارند. اما این شخص خودش اهل خبره است.

با خبرویتش در رواىات امارات ی ار دید، امارات ی که وا ار به شک اندا خت، باز بگوی یم تو که اهل خبره هستی، با این که محتمل القرین ه ار در رواىات دیدی، به گردن مرحوم شیخ بیاندازی.

اس تاد: با این که اهل خبرهای ولی همین که شک می کنی معلوم می شود که اهل خبره نیس تی!

شاگرد: نه، خیلی وقتها اهل خبره شک می کنند.

اس تاد: البته شوخی کردم. می خواس تم بگوی م درس ت اس ت که شک می کند اما چون اهل خبره اس ت هر کجا که شک کرد، جای شک هم هس ت؟ کلیت این را قبول داری د؟

شاگرد: نه

اس تاد: نه، تمام شد. من هم همین را می خواهم بگوی م. چرا س خت می گیری د؟ چرا کاری کنی م که راه را ببندی م؟! اهل خبره بود و شک کرد، دیگر کس ی نمی تواند پاش ر ا جلو بگذارد. مث الً کس ی اس ت که در فقه مجتهد اس ت اما در اص ول مجتهد نیس ت. در مس ائل اص ولی نمی تواند اجتهاد کند؛ در اص ول قوه اجتهاد ندارد، شما اجازه می دهی د که در فقه اجتهاد کند، اما وقتی بحث فقهی، محتاج بحث اص ولی شد، بحث اص ولی را از کی اعلم و خبره در اص ول تقلید کند؟ ادعای می گویند که نمی شود. تو ای مجتهد هس تی که در اص ول هم باید مجتهد باش ی، اگر هم که نیس تی، خب نیس تی. اما آیا واقعاً به این صورت اس ت؟ این محتمل نیس ت که کس ی در فقه مجتهد اس ت اما در اص ول به خبره مراجعه کند؟ حتی در فقه مجتهد اس ت و نتوان س ته به خوبی مس أله را بررس ی کند، به خبره مراجعه می کند. وقتی اجتهاد بر او حرام اس ت که محصّل شود، نه آن وقتی که بر او عسر دارد.

خدا رحمت کند آقای کازرونی را! از علماء بزرگ یزدی بودند که تحصیلاتشان در اصفهان بود. ایشان واقعاً هم بزرگ بودند. از آقای علاقه بندکه شاگردشان بودم، همان اوائل طلبگی پرسیدم در یزدی مجتهد چه کسی اس ت؟ فرمودند اگر باشد آقای کازرونی اس ت. آقای علاقه بند وقتی این را گفتند که بزرگانی در یزدی بودند. گوی ا ایشان همه را کنار گذاشتند و تنها اسم مرحوم آقای کازرونی را آوردند. خدا رحمتشان کند! حاج آقای کازرونی مطلبی را خیلی با نمک می گفتند. می گفتند اگر چشمم ببیند، حال داشته باشم، دستم کتاب باشد، مراجعه بکنم و... ، همه این ها را ردیف کردند و بعد گفتند «هی»! یعنی من مجتهد هستم! یعنی می توانم بحث را سر براسانم و استنباط را انجام بدهم. بعد می فرمودند نه چشمم می بیند، نه حال دارم، دوباره این ها را ردیف می کردند و در آخر کار معنای «هی» معلوم می شد. حالا من مجتهد هستم؟! آن «هی» یعنی من قوه اجتهاد را دارم ولی با این اوضاع بالفعل، از استنباط متمکن نیستم، لذا به خبره مراجعه می کنم. منظور می شود که این مسائل را طوری پیش برد که کار سخت شود و مضیق شود. می شود هم با یک وسعت دیگری پیش برود.

علیای حال این جمله حاج آقا را گفتم چون این جمله ایشان برای خود من خیلی جالب بود. با این که من احتیاطهای خودشان را می پرسیدم اما ایشان فرمودند گاهی یک اعلم یک بحث را سر من می رساند ولی فالاعلم سر می رساند، و عند الله هم فالاعلم درست جلو رفته است. این جور نیست که چون او اعلم است و شبهه کرد، دیگر دست همه بسته باشد. فالاعلم هم مجتهد است لذا جلو می رود و می تواند هم مصیب باشد.

شاگرد: خب چرا همه جا اجازه دادند؟ می گویند گاهی اینطور می شود. به همه جا ترسی بدهی م؟

اس تاد: چون این محتمل است، او فعلاً می گوید من برای تو حجت ندارم، به حجت بعدی مراجعه کن. با احوط خودش می گوید که من به حجت نرسیدم، لذا احتیاط می کنم. شما مجاز هستید که به حجت بعدی مراجعه کنید. من به حجت نرسیدم، نه این که به فقدان الحجه رسیدم.

شاگرد: پس باید تفصیل داد، یعنی آن جاهایی که او دارد تخطئه می‌کند، نه؛ اما جاهایی که او تخطئه می‌کند بله.

استاد: من که حرفی ندارم. ولی صحبت سر این است که تخطئه دیگران توسط او، برای دیگران هم حجیت دارد؟ مجتهد می‌گوید من رسیدم و حکم خدا این است، لذا می‌گویی حجت است. چون مقلّد او بینه و بین الله، چنین گفته است. اما آن جایی هم که بگوید دیگران اشتباه کرده‌اند، این هم حجت می‌شود؟! معنای احوط هم این است که دیگران قطعاً اشتباه نکرده‌اند، تخطئه نمی‌کند. می‌گویی دیگران که فتوا داده‌اند، در دادن فتوا عجله کرده‌اند و خوب تفحص نکرده‌اند. تخطئه مقدار فحص و کار علمی آن‌ها را دارد. نه تخطئه ثبوتی.

شاگرد: شاید ثبوتی هم باشد. مثلاً او به جواز رسیده و نظر من روی ممنوعیت است، لذا می‌گویم که به اشتباه به جواز رسیده است.

استاد: خب اگر جواز نیست که می‌گویی اقوی عدم الجواز. اگر تخطئه باشد به این صورت می‌شود.

شاگرد: به حدی هم نرسیده که بتواند فتوا بدهد ولی ادله طرف مقابل هم صاف نیست. جواز هم صاف نیست.

استاد: اگر در اصل جواز به فتوا نرسیده پس شک دارد که جواز هست یا نیست. وقتی شک دارد چطور دیگران را ثبوتاً تخطئه کند؟!

شاگرد۲: فرمودید اگر اعلم ادله اطراف یک قول را بررسی کرد و نظر فالاعلم را هم تخطئه کرد، روی این فرض برخی از آقایان می‌فرمایند که مراجعه به فالاعلم، عقلائی نیست و مرحوم بهجت می‌فرمودند عقلائی هست؟

استاد: بله، علی‌ای حال من اقول را گفتم که خودتان بررسی کنید. ولی این حرف حاج آقا خصوصیت خاص خودش را دارد که آدم می‌بیند که آسان است. اعلم است و با وجود اعلمیتش به فتوا نرسیده است، خب فالاعلم فتوا را از کجا در آورده است؟ اینها همه صاف است. اما حرف حاج آقا وقتی مقابل اینها مطرح می‌شود یک نحو خصوصیت خاص خودش را دارد که می‌گویند می‌شود که اعلم دچار شبهه شود و نتواند صاف کند، اما فالاعلم در همین‌جا فتوا داشته باشد. این برای خود من جالب بود.

بازبینی #1
ایجاد شده در 20 مه 2026 12:21:28 توسط ... .
به روزرسانی شده در 20 مه 2026 12:22:35 توسط ... .